

بررسی سیر تاریخی واژگان معرب در قرآن و نقش آن در تفسیر

سید محمدرضا حسینی*

چکیده

اندیشه برتر دانستن زبان عربی، باعث توجه زبان‌شناسان، قرآن‌پژوهان و مفسران به کاربرد واژه‌های غیرعربی در قرآن و طرح مباحث مناقشه‌ای و چالش برانگیز شده است. هر یک از مخالفان و موافقان وجود واژه‌های معرب در قرآن، دلایلی را برای اثبات مدعای خود مطرح نموده‌اند؛ این مقاله بر آن است تا با توجه به این که از یک سو آیاتی از قرآن به عربی بودن آن تأکید دارد و از سوی دیگر وجود واژه‌های غیرعربی نیز قابل انکار نیست، درباره وجود واژه‌های غیرعربی در قرآن، میزان منافات داشتن این واژه‌ها با عربی بودن قرآن، چگونگی ورود این واژه‌ها به قرآن و شبهات پیرامونی آن، پاسخی در قالب نقد ارائه نماید و ثابت کند هر دو دیدگاه در عین حال که دلایل محکمی ارائه کرده‌اند اما به این شکل قابل جمع است که واژگان معرب پیش از کاربرد در قرآن، وارد ادبیات عرب شده و پس از تغییرات ساختاری و استعمال در اشعار و مکالمات گفتاری و نوشتاری، وارد قرآن گردیده است، از این رو نه تنها نقص به‌شمار نیامده و انحطاط زبان عربی را به دنبال ندارد، بلکه یاری‌رسان اعجاز قرآن از جهت فصاحت و بلاغت است.

واژگان کلیدی

مفردات قرآن، واژگان دخیل، واژگان معرب، تفسیر ادبی.

mreza_hoseini@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۹۵/۳/۲۰

*. دانشیار دانشگاه پیام نور.

تاریخ دریافت: ۹۴/۷/۹

طرح مسئله

انسان موجودی اجتماعی است؛ از جمله اساسی‌ترین نیازهای او ایجاد ارتباط با هم‌نوعان، تفهیم و تفاهم آنان است، بنابراین زبان مهم‌ترین ابزار این ارتباط به‌شمار می‌آید؛ زبان که نشانه‌های قراردادی و پدیده‌ای ذهن هر فرد است، به‌صورت گفتار و نوشتار یا اشاره در رساندن مقصود خود به دیگران ظهور می‌یابد، بی‌تردید زبان عربی یکی از زبان‌های مطرح جهان است که در منطقه وسیعی از شبه جزیره عربستان و برخی از کشورهای آفریقایی به‌عنوان زبان رسمی شناخته شده است. گذشته از این کشورها و مناطق، میلیون‌ها نفر از مسلمانان سایر کشورها با این زبان به‌عنوان زبان دین مبین اسلام و قرآن کریم آشنا می‌باشند و حتی با آن انس داشته به شکل زیبا سخن می‌گویند. اگرچه کاربرد زبان عربی تا قرن هفتم میلادی به شبه جزیره عربستان محدود بوده است ولی با ظهور و گسترش اسلام و تشکیل حکومت اسلامی توسط پیامبر اسلام ﷺ دامنه زبان عربی خیلی سریع از مرزهای عربستان آن زمان فراتر رفته و زبان بسیاری از مردمان مناطق آسیایی و آفریقایی گردید، به‌ویژه آنکه زبان وحی، زبان عربی گردید، از این‌رو مفسر نیازمند به آشنایی با معربات و معانی آن است.

زبان فارسی باستان نیز روزگاری زبان امپراتوری ایران بود که گستردگی آن منطقه وسیعی را تحت پوشش خود قرار می‌داد، این زبان دارای خط رسمی بود که در سرتاسر این امپراتوری رواج و رونق داشت و به سایر زبان‌ها از جمله عربی نفوذ کرد که ادبای عرب دوران جاهلیت از آن در شعر و نثر و قصه‌ها استفاده می‌کردند. در سده دوم پیش از میلاد، ایرانیان به الفبای پهلوی - که الفبای خاصی بود - دست یافتند و تا ظهور اسلام و پیروزی آن بر ایران، مورد استفاده قرار می‌گرفت. از آن پس به لحاظ تسلط اسلام بر ایران، واژگانی از زبان عربی به فارسی راه یافت و به لحاظ گرایش و علاقه‌مندی ایرانیان به اسلام و قرآن به‌عنوان کتاب آسمانی، زبان عربی در ایران رونق یافت، به‌نحوی که برخی از دانشمندان معروف، ضمن حفظ زبان و ادبیات فارسی در ادبیات و شعر عربی سرآمد دوران خود بودند.

این مقاله در صدد پاسخ به این سوال است که سیر تاریخی واژگان معرب در قرآن چگونه است؟ و در تفسیر آیات قرآن چه نقشی دارد؟

مفهوم‌شناسی

یک. اشتقاق

زبان‌شناسان عرب برای شناخت دقیق واژه‌های عربی، معیار دقیقی بیان کرده‌اند، سیوطی در این باره می‌نویسد: معیار شناخت واژه‌های عربی از غیرعربی، وجود ماده اصلی آن در زبان عربی یا همان «اشتقاق» است؛ زیرا اشتقاق یا ریشه‌شناسی یکی از ویژگی‌های زبان عربی است که تمامی زبان‌شناسان عرب بر آن اتفاق دارند. (سیوطی، بی‌تا: ۱ / ۳۴۵)

۱۱۵ □ بررسی سیر تاریخی واژگان معرب در قرآن و نقش آن در تفسیر

برخی دیگر می‌گویند اشتقاق عبارت است از: «تولید برخی الفاظ از الفاظ دیگر و ارجاع آنها به یک اصل که مشخص‌کننده منشأ و ریشه آنها است؛ این اصل، هم نشان‌گر معنای مشترک و اصلی الفاظ و هم گویای معنای اختصاصی و جدید آنها است». (صبحی صالح، ۱۹۷۰: ۱۷۴) باید توجه داشت که به‌همین دلیل، اگر کلمه‌ای اشتقاق آن مجهول باشد، اجمعی و غیرعربی است و هر آنچه اشتقاق آن معلوم باشد، عربی است. (ابن‌انباری، ۲۰۰۳: ۴۴۶)

همچنین اجتماع الفاظ عربی در یک اصل و انشعاب فروع مختلف از آن موجب می‌گردد تا محقق به‌آسانی واژه‌های اصیل را از واژه‌های دخیل شناسایی کند. (صبحی صالح، ۱۹۷۰: ۱۷۸)

برخی از زبان‌شناسان، نظرشان متفاوت از آنچه گفته شد، می‌باشد؛ آنان معتقدند اشتقاق در زبان عربی امری سماعی و غیرقابل قیاس است و نمی‌توان از پیش خود کلمه‌ای را اختراع کرد که عرب قبلاً آن را نگفته است و نیز نمی‌توان از طریق قیاس واژه‌ای را اشتقاق کرد که قبلاً انجام نگرفته است؛ زیرا چنین کاری موجب تباهی زبان می‌شود و در نتیجه «زبان (عربی) از قیاسی که الان انجام گردد، گرفته نمی‌شود». (ابن‌فارس، ۱۹۶۳: ۶۷)

دو. معرب

واژه‌های غیرعربی یا کلمات «معرب» الفاظی هستند که اصل آنها عجمی است و عرب‌ها حروف آنها را به شیوه زبان عربی تغییر داده و به‌کار برده‌اند. این واژه‌ها را واژه‌های «دخیل» نیز نامیده‌اند. (سیوطی، بی‌تا: ۱ / ۲۶۹) به گفته یکی دیگر از زبان‌شناسان عرب، معرب تنها آن دسته از واژه‌های غیرعربی است که عرب‌های اصیل و فصیح، در دوران اولیه تا قرن دوم هجری، آنها را به‌کار برده‌اند. (نادری، ۲۰۰۵: ۳۲) این دسته از واژگان غیرعربی که در قرآن به‌کار رفته است عبارت‌اند از: حبشی، فارسی، رومی، هندی، سریانی، عبری، نبطی، قبطی، ترکی، بربری و زنگی.

شاید یکی از بهترین معیار برای شناخت معرب‌ها، عدم قابلیت اشتقاق آن واژه باشد، همان‌گونه که برخی از زبان‌شناسان اظهار داشتند: اگر کلمه‌ای اشتقاق آن مجهول باشد، اجمعی و غیرعربی است و هر آنچه اشتقاق آن شناخته‌شده باشد، عربی است. (ابن‌انباری، ۲۰۰۳: ۴۴۶)

سه. دخیل

زبان‌شناسان عرب، واژه‌های دخیل را همان معرب می‌دانند که با تعریف معرب معنای دخیل نیز روشن می‌شود. سیوطی بعد از تعریف معرب می‌نویسد: این واژه‌ها را «دخیل» نیز نامیده‌اند. (سیوطی، بی‌تا: ۱ / ۲۶۹) اما زبان‌شناس دیگر عرب بین اصطلاحات دخیل و معرب تفاوت قائل شده و اظهار می‌دارد: «دخیل» آن دسته از

واژه‌های غیرعربی است که در هر دوره‌ای، توسط عرب‌زبانان وارد زبان عربی شده است. (نادری، ۲۰۰۵: ۳۲۰) البته منظور از معرب یا دخیل، غریبه به مفهوم الفاظ و کلمات نامأنوسی که شنیدن آن بر طبع گران می‌آید و وجود آن در کلام موجب خلل در فصاحت می‌گردد، نیست. چنین الفاظ غریبی در قرآن راه نداشته و در شأن قرآن هم نمی‌باشد؛ زیرا قرآن در بالاترین مرتبه فصاحت و بلاغت قرار دارد و هیچ‌گونه کلمات غریبه در آن به کار نرفته است.

چهار. معرب فارسی

واژه‌های عربی با ریشه فارسی یا معربات از فارسی به واژه‌هایی اطلاق می‌گردد که در زبان و ادبیات عرب به کار رفته باشد و ریشه فارسی داشته باشد. چنان که گذشت هر واژه‌ای که در زبان عربی، ریشه عربی نداشته باشد به آن معرب یا تعریب می‌گویند. تعریب مصدر باب تفعیل است؛ یعنی کلمه‌ای غیرعربی را به شکل عربی درآوردن یا آن را به همان شکل اصلی بیان کردن. با این تعریف می‌توان ادعا کرد که در زبان عربی، کلمات بسیاری وجود دارند که تغییر یافته از واژه‌های زبان فارسی می‌باشند.

ریشه‌شناسی معرب‌ها

ریشه‌شناسی معرب‌ها، بسیار مشکل است، بسیاری از زبان‌شناسان در شناسایی این‌گونه واژه‌ها کوشش زیادی کرده‌اند، که وجود کتاب‌های فراوان در این زمینه گواه آن است. آنان شاخص‌هایی جهت شناسایی معرب‌ها ارائه کردند اما به دلیل تغییر ساختار واژه‌ها در عربی‌سازی واژگان معرب؛ وجود واژه‌های وارده از هر دو زبان در یکدیگر و تغییرات آوایی که در این واژه‌ها به لحاظ کثرت استعمال به مرور زمان رخ می‌دهد، شناسایی ریشه این واژه‌ها با مشکل جدی مواجه شده است، از این‌رو، ریشه بسیاری از معرب‌ها همچنان ناشناخته مانده است. البته باید اذعان داشت با توجه به ساختار کلمات عربی که براساس یک ریشه سه حرفی بر وزن «فعل» [و یا چهار حرفی بر وزن «فعلل»] ساخته می‌شوند، می‌توان برخی از لغات غیرعربی را شناسایی کرد. برخی دیگر از واژه‌ها را می‌توان با فرمول‌هایی که برای شناخت و جداسازی واژه‌های عربی از بیگانه بیان کرده‌اند، شناسایی نموده، مانند:

- در یک کلمه عربی حرف «ج» و «ق» با هم نمی‌آید.
- در یک کلمه عربی حرف «س» و «ج» نمی‌آید.
- اسمی که در آن «ن» و بعد از آن حرف «ر» باشد، ساخت عربی ندارد.
- کلمه‌ای که از «ب»، «س» و «ت» بنا شده باشد، عربی نیست.
- حرف «ز» پس از یکی از حرف‌های «د»، «ب»، «س» و «ت» نمی‌آید. (بدره‌ای، ۱۳۷۲: ۴۵)

۱۱۷ □ بررسی سیر تاریخی واژگان معرب در قرآن و نقش آن در تفسیر

به نظر می‌رسد، گرچه این راه‌حل‌ها مفید است، اما کافی نیست، باید به دنبال راهکارهای اساسی‌تری بود؛ تفسیر لغوی یکی از راه‌حل‌های این مشکل است؛ زیرا «غالب مفسران تفاسیر لغوی، بر شناخت و اجتهاد در لغات، ریشه و اشتقاق و شکل و تغییرات آنها اهتمام ورزیده‌اند. در مباحث لغوی، یافتن معنای اصلی لغت و تطورات آن، مورد نظر مفسر است». (مؤدب، ۱۳۹۰: ۲۷۱)

دیدگاه‌های پیرامون واژه‌های غیرعربی در قرآن

موضوع وجود واژه‌های غیرعربی در قرآن از جمله مباحث جنجال‌برانگیز علوم قرآن است که زبان‌شناسان عرب، شاید به‌خاطر وجود اندیشه برتری زبان عربی، به آن توجه جدی داشته‌اند؛ از این رو، وجود واژه‌ها معرب در قرآن، موجب اختلاف نظر شده است.

عده‌ای از زبان‌شناسان و مفسران مشهور عرب منکر اشمال قرآن بر واژه‌های غیرعربی بوده‌اند؛ مفسران و عالمانی چون شافعی (۱۳۰۹: ۴۱)؛ طبری (۱۴۱۵: ۱ / ۲۲ - ۲۱)؛ باقلانی (زرکشی، ۱۴۱۵: ۱ / ۳۸۳) و فخر رازی (قلعه‌جی، ۱۴۰۸: ۱۷). سیوطی ضمن اینکه خود بر این باور است که تمامی واژه‌های به‌کار رفته در قرآن، واژه‌های عربی فصیح هستند و هیچ واژه غیرعربی در قرآن راه نیافته است، می‌نویسد: پیشوایان در مورد وقوع معرب در قرآن اختلاف کرده‌اند و بیشتر آنها از جمله شافعی و ابن جریر و ابوعبید و قاضی ابوبکر و ابن فارس برآنند که غیرعربی در آن نیست. (سیوطی، ۱۳۸۲: ۱ / ۴۷۱)

گروهی دیگر از زبان‌شناسان عرب معتقدند: هر زبانی از واژه‌ها زبان‌های دیگر به‌خاطر هم‌جواری یا دلیل دیگر استفاده کرده است که در این میان زبان عربی و قرآن از آن مستثنا نیست، از این‌رو زمانی لغاتی که ریشه غیرعربی دارند به زبان عربی وارد شده‌اند و اکنون جزء واژه‌های این زبان قرار می‌گیرند. آنها اعتقاد دارند که در قرآن کلمات غیرعربی وجود دارد، مانند دو واژه «ابلیس» و «آدم» (ابن‌انباری، ۱۳۶۲: ۱ / ۷۴) یا واژه «استبرق» که آن را از واژه «استروه» یا «استفره» فارسی دانسته‌اند، همچنین واژه «ابریق» که فارسی معرب است. (جوالبقی، ۱۹۶۱: ۲۳ / ۱۵)

دلایل مخالفان وجود معرب در قرآن

آن دسته از زبان‌شناسانی که منکر وجود واژه‌های غیرعربی در قرآن می‌باشند، دلایلی برای اثبات مدعای خود ذکر کرده‌اند که ضمن نقل آنها، به نقد نیز کشیده خواهند شد.

منافی بودن با عربی بودن قرآن

استشهاد قائلین به خلو قرآن از واژه‌های غیرعربی، به آن دسته از آیاتی است که قرآن را به «عربی مبین»

۱۱۸ □ فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات تفسیری، س هشتم، پاییز ۹۶، ش ۳۱
یا «عربی» توصیف کرده است (یوسف / ۲؛ زخرف / ۳؛ فصلت / ۳؛ شوری / ۷؛ طه / ۱۱۳؛ نحل / ۱۰۳؛
شعراء / ۱۹۵؛ احقاف / ۱۲؛ رعد / ۳۷؛ زمر / ۲۸؛ فصلت / ۴۴)، مانند:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. (یوسف / ۲)

در حقیقت، ما آن را درحالی که خواندنی عربی [= واضح] است، فرو فرستادیم، تا شاید
شما خردورزی کنید.

و همچنین پیامبر ﷺ فرمود:

ان الله بعث كل نبي كان قبلي الى امته بلسان قومه وبعثني الى كل اسود واحمر بالعربية.
خداوند هر پیغمبری را پیش از من به امت خاص خود و به زبان قوم خود مبعوث
فرمود، واما مرا با زبان عربی به هر نژادی از سیاه و سرخ مبعوث گردانید. (مجلسی،
۱۴۰۳: ۱۶ / ۳۱۶)

این دسته زبان‌شناسان معتقدند که وجود واژه‌های غیرعربی در قرآن با عربیت قرآن که مورد تأکید و
تأیید آیات یادشده می‌باشد در تنافی و تعارض است بنابراین چگونه می‌توان وجود معربات در قرآن را
پذیرفت؛ قائلین این نظریه مخالفین خود را با طرح سؤالی، به چالش جدی می‌کشند و آن اینکه: با توجه به
وجود آن دسته از آیات فوق که قرآن را به «عربی» یا «عربی مبین» توصیف کرده است، آیا وجود واژه‌های
غیرعربی در قرآن، منافی صفت عربیت آن نخواهد بود؟ آیا از ارزش بلاغی قرآن از منظر بلاغت عربی
کاسته نمی‌شود؟

نقد نظریه منافی بودن معرب‌ها با عربی بودن قرآن

یکی از قرآن‌پژوهان معاصر در نقد دیدگاه وجود معرب‌ها در قرآن که تنافی با عربی بودن آن دارد، می‌نویسد:
قائلان به وجود لغات غیرعربی در قرآن بر آنند که وجود چند لغت غیرعربی قرآن را از صفت عربی
نمی‌اندازد. (خرمشاهی، ۱۳۷۶: ۷۴۸) اگرچه قائل این قول برای اثبات نظریه خود، به مثالی از قول سیوطی
تمسک می‌کند که گفته است: چنان که وجود واژه‌های عربی بسیار در یک قصیده فارسی آن را غیر فارسی
نمی‌سازد. (سیوطی، ۱۹۹۹: ۳۱۵) اگرچه قیاس قرآن با قصیده، قیاسی مع الفارق است اما از باب اینکه در
مثال مناقشه نیست بر او سخت گرفته نمی‌شود. وی همچنان معتقد است که امروزه زبان‌شناسان پیرو این
نظریه‌اند و برآنند که هیچ زبانی از زبان‌های زنده و مهجور دنیا نیست که در آن کمابیش لغات دخیل از زبان
دیگر وجود نداشته باشد (همان: ۷۴۸) بنابر این وجود واژه‌های معرب، نقص، عیب و منافی با عربی بودن
قرآن به‌شمار نمی‌آید و صفت اعجمی به آن نمی‌دهد، قرآن می‌فرماید:

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُضِّلَتْ آيَاتُهُ أَلْعَجَبِيُّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً. (فصلت / ۴۴)

و اگر [بر فرض] آن [قرآن] را خواندنی مبهم [و غیر عربی] قرار می‌دادیم، حتماً می‌گفتند: چرا آیاتش تشریح نشده است؟! آیا [کتابی] مبهم [و غیر عربی و پیامبری] عربی؟! بگو: «آن [کتاب] برای کسانی که ایمان آورده‌اند، رهنمود و درمان است.

اگر بپذیریم - که می‌پذیریم - قرآن به زبانی نازل شد که عرب آن را می‌فهمید و به کار می‌برد؛ واژه‌های معرب نیز جزیی از همان زبان بود و از جهت آوایی، وزنی و اعراب، تابع همین زبان گشت و در عین حال دلیلی بر زنده بودن زبان عربی و قدرت رشد و بالندگی آن است. (نادری، ۲۰۰۵: ۳۲۲)

جوینی به آن دسته از مخالفینی که معتقدند وجود واژه‌های غیرعربی در قرآن از ارزش بلاغت عربی آن می‌کاهد، پاسخی بسیار محکم و نکته‌بلاغی قابل توجهی گفته است که سیوطی آن را این‌گونه نقل کرده است:

اگر گفته شود که «استبرق» عربی نیست و شأن آن از لحاظ فصاحت و بلاغت از الفاظ عربی کمتر است، می‌گوییم: اگر همه سخن‌شناسان جهان گرد هم آیند تا به جای این لفظ (استبرق) لفظ دیگری بیاورند، ناتوان خواهند بود؛ زیرا خدا وقتی بندگان را به اطاعت خود تشویق کرد، اگر آنان را با وعده نیکو ترغیب ننماید و با عذاب دردناک نترساند، تشویقش براساس حکمت نبوده است و در این کار باید فصاحت و واژه‌ها را رعایت کند ... اگر سخن‌شناسی بخواهد به جای کلمه استبرق لفظ دیگری بیاورد که همان معنای لباس عالی و درخور شأن بهشتیان را بدهد، نمی‌تواند؛ زیرا ناچار است چند لفظ را به کار ببرد، که این فصیح نیست یا اینکه لفظی عربی بیاورد که چنین لفظی را نخواهد یافت؛ زیرا در عربی لفظی که دلالت بر لباس حریر کند نیست و عرب‌ها این‌گونه لباس‌ها را از طریق فارس‌ها شناخته‌اند و هیچ شناختی از آن نداشته‌اند و معرب این‌گونه الفاظ را به کار برده‌اند. در نتیجه باید همان لفظ استبرق را به کار ببرد؛ زیرا هر سخن‌شناسی باید الفاظ به‌جا و شایسته به کار ببرد، به‌گونه‌ای که نتوان به جای آن لفظ بهتری یافت و کدام فصاحت و بلاغت بالاتر از این است که جانشینی برای لفظ به کار رفته، یافت نشود. (سیوطی، ۱۹۹۹: ۱ / ۱۹۵)

در واقع می‌توان گفت: هر واژه فارسی‌ای در قرآن راه پیدا نکرده است، بلکه آن دسته از واژه‌هایی که دقیقاً همان ویژگی‌های واژه‌های عربی؛ یعنی بی‌نظیر بودن و درکمال فصاحت و بلاغت بودن را دارا بوده است، تا به معجزه بودن این کتاب آسمانی آسیب نرسد، در قرآن وارد شده است. در ادبیات فارسی گاهی با استفاده از مصدرها و قالب‌های عربی کلماتی ساخته‌اند که بعدها بسیاری از آنها

به ادبیات عرب وارد شده‌اند، مانند: سوء تفاهم، منتظر، صادرات و واردات؛ زیرا «زبان عربی زبانی است با قدرتی شگفت در هضم واژگان بیگانه و آنها را همچون واژگان اصیل قرار می‌دهد». (حجازی، ۱۳۷۹: ۲۹۶)

در جمع‌بندی که گفته شده است، بررسی آیات شریفه قرآن (عربی و عربی مبین) نشان می‌دهد که وجود واژه‌های مشترک بین زبان عربی و غیرعربی به هیچ وجه با عربی بودن قرآن منافات ندارد. عربی مبین اشاره به کل قرآن است نه تک‌تک واژه‌ها در قرآن، از این رو به نظر سیوطی واژه‌هایی چون استبرق، سندس، زنجبیل، مشک، سراق و اباریق در قرآن نشان از تعالی آن است (همان)؛ زیرا قرآن می‌بایست از بهترین چیزها برای مردم سخن گوید، پس نمی‌توانسته محدود به تمدن خشن جاهلیت بوده باشد (جفری، ۱۳۷۲: ۶۶) البته به اشعار پیرامون این واژه‌ها به‌عنوان سند پرداخته خواهد شد.

بی‌تردید زبان‌شناسان ادعان دارند امروزه هیچ زبانی وجود ندارد که خالی از واژگان بیگانه باشد و در عین حال، هیچ‌یک از زبان‌شناسان، ادعا نکرده‌اند که این زبان‌ها از اصالت افتاده است، بنابر این ورود واژگان بیگانه به یک زبان، آن را از اصالت نمی‌اندازد و تنافی با آن زبان ندارد، از این رو می‌توان گفت: ورود واژگان دخیل و معرب در قرآن، تنافی با عربیت آن ندارد.

ناسازگار با قدیم بودن قرآن

برخی از زبان‌شناسان و مفسران، قرآن را قدیم می‌دانند نه حادث، مانند احمد بن حنبل و اشاعره، از این رو، وجود واژه‌های غیرعربی در قرآن، با قدیم بودن قرآن به‌عنوان کلام الهی سازگار نیست، پس هیچ واژه غیرعربی (معرب) نمی‌تواند در قرآن که قدیم است، وجود داشته باشد.

نقدی بر ناسازگار بودن معرب‌ها با قدیم بودن قرآن

تنها اشاعره و حنابله از متکلمان و مفسران به قدیم بودن قرآن معتقد هستند اما متکلمان و مفسران معتزله و شیعیان قائل به حدوث قرآن می‌باشند. همچنین برخی از واژه‌های قرآن پیش از نزول قرآن در بین عرب‌ها وجود نداشت، پس چگونه قرآن به لسان قومش نازل شد درحالی که برخی از واژه‌های قرآن در میان قوم وجود نداشته است؟ مانند: «استبرقه»، حتی اگر واژه‌های معرب پیش از نزول قرآن موجود بوده و در غالب و ساختار قواعد عربی در آمده یا در زبان عربی هضم شده باشد، مشکل قدیم‌انگاری قرآن همچنان باقی خواهد بود.

برخی چنین اظهار داشته‌اند: اگر منظور از «کلام الله» محتوا و مضمون آن باشد، به‌طور قطع قدیم است؛ به این معنا که در علم خدا بوده و علم واسع پروردگار همیشه به آن احاطه داشته است و اگر منظور این الفاظ و این کلمات و به عبارتی همان وحی‌ای باشد که بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شده است، آن هم بدون شک حادث است؛ یعنی پیش از آنکه بر زبان پیامبر ﷺ جاری شود، وجود خارجی نداشته است. (ر.ک: حلی، بی‌تا: ۲۸۹؛

مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۶۷: ۱۳ / ۳۵۷) بنا بر این وجود واژه‌های دخیل خود از عیب‌ها و اشکال‌های این نظریه است و مشکل قدیم‌انگاری با نفی لغات دخیل و غیراصیل حل نمی‌شود. چیزی که مسلم است، زبان عربی یا هیچ زبان دیگری قدیم و ازلی نیست، بنابراین درست نیست که گفته شود به دلیل اینکه واژگان معرب، از آنجا که بعد از عربی شدن، در قرآن آمده است، پس می‌توان گفت: قرآن خالی از واژگان بیگانه است؛ زیرا این ادعا، تنها یک توجیهی بیش، برای پذیرش غیرعربی بودن برخی از واژه‌های قرآن نیست؛ گویا آن هم به خاطر اینکه چاره‌ای جز پذیرش وجود واژگان معرب در قرآن ندارد.

موجب نقص و انحطاط زبان عربی

یکی از دلایل منکران وجود واژه‌های غیرعربی در قرآن شبهه نقص و انحطاط زبان عربی بوده است. با این تصور که ورود واژه‌های یک زبان به زبان قرآن، نشانه نقص و انحطاط زبان قرآن تلقی می‌شود. به همین علت، از نظر آنان، پذیرفتن واژه‌های معرب در قرآن، اعتراف ضمنی به نقص و انحطاط زبان عربی است؛ چراکه در این صورت، قرآن جهت بیان مقاصد خود به ناچار از سایر زبان‌ها، واژه‌هایی را به کار گرفته است و این عیبی بزرگ به شمار می‌رود؛ به دیگر بیان، قائل شدن به وجود معرب در قرآن، توهین به کمال و رسا بودن زبان عربی به عنوان وسیله ابلاغ وحی الهی است؛ چون قرآن کامل‌ترین وحی الهی است و به کامل‌ترین همه زبان‌ها بیان می‌شود، بنابراین چگونه می‌توان ادعا نمود که زبان عربی واژگان لازم برای ابلاغ وحی را نداشته است و خدا مجبور باشد برای بیان مقصود خویش از زبان نبطی، فارسی، سریانی به عاریت گیرد.» (جفری، ۱۳۷۲: ۶۲) آنها باور داشتند: اگر در قرآن از زبان غیرعربی چیزی وجود داشت، چنین توهمی ایجاد می‌شد که زبان عربی ناتوان از آوردن مانند آن کلمات بوده است (سیوطی، ۱۹۹۹: ۱ / ۱۹۴) و لذا قرآن خالی از هر واژه غیرعربی است.

سیوطی آراء تعدادی از دانشمندان در این باره را ذکر می‌کند و مشخصاً از قول ابن‌فارس می‌گوید: «اگر کلمه‌ای غیرعربی در قرآن باشد، شخص می‌پندارد عربی ناقص است.» (ر.ک: سیوطی، ۱۹۹۹: ۱ / ۱۹۴)

نقد نظریه موجب نقص و انحطاط دانستن معرب‌ها بر زبان عربی

بعضی بر این باورند: موضوع تبادل واژه‌ها و تعامل زبان‌ها با هم نه تنها امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است، بلکه موجب غنا و استحکام هر دو زبان می‌شود و از ارزش ذاتی آنها نمی‌کاهد. (مبارک، ۲۰۰۰: ۲۹۲)؛ اگر اندکی در این امر تأمل کنیم درمی‌یابیم که بعد از گذشت ۱۴۰۰ سال از نزول وحی، کسی اذعان به عدم غنای قرآن و زبان عربی نکرده است و دانشمندان علم زبان‌شناسی، عربی را به عنوان یک زبانی غنی و کامل به شمار آورده‌اند و این امر با وجود واژه‌های غیرعربی در قرآن در تعارض و تضاد نیست. یکی از محققین در تأیید عدم نقص و انحطاط زبان عربی به خاطر وجود واژه‌های معرب می‌نویسد:

ورود کلمات بیگانه به یک زبان نه تنها موجب تباهی و ویرانی آن نمی‌شود، بلکه اصولاً حیات آن به هضم این گونه کلمات وابسته است و اساساً توانایی یک زبان در تغذیه از کلمات بیگانه یکی از مزایای آن زبان محسوب می‌شود، مشروط بر آنکه در قالب‌های خودی ریخته و روح خود را در آنها بدمد و مهر خود را بر آنها بزند (عبدالطوب، ۱۳۶۷: ۴۱۵)

احمد عیسی در این باره می‌نویسد:

تعریب کلمات برای حیات علم و دانش یک ضرورت است و تا آن زمان که شرایط تعریب رعایت شود، بیمی بر موجودیت زبان عربی نمی‌رود؛ زیرا اساس یک زبان، حروف معانی، افعال، صرف، نحو، بیان، شعر و دیگر ویژگی‌های آن است که سبب تمایز این زبان از زبان‌های دیگر می‌شود؛ نه تعداد اندکی از واژگان که هرچند از سر ناچاری به آنها پناه برده، ولی بالاخره لباس خود را بر تن آنها پوشانده است و با ایجاد تغییراتی آنها را جزئی از خود کرده است. (احمد عیسی، ۱۹۲۳: ۱۲۲)

از مجموع واژه‌های فارسی، نزدیک به ۵۰٪ (و بلکه بیشتر) از واژگان بیگانه است، از میان این واژه‌های بیگانه آنچه مربوط به دوره کلاسیک ادب فارسی است بیشتر عربی، ترکی و مغولی است و آنچه مربوط به دوره معاصر است واژه‌های فرنگی است. (ر.ک، جفری، ۱۳۷۲، مقدمه: ۳۷) این امر به زبان فارسی آسیب رسانده است، اما هیچ منافاتی با اصالت زبان فارسی ندارد. پس وجود واژه‌های معرب در قرآن طبیعی است؛ بنا بر این وجود چند واژه بیگانه در قرآن، آن را قرآن غیرعربی نمی‌کند، چنان که وجود واژه‌های عربی بسیار در یک قصده فارسی آن را غیر فارسی نمی‌سازد. (سیوطی، ۱۹۹۹: ۳۱۵) زیرا حساب زبان قرآن اگرچه عربی است، اما از زبان عربی عام جدا است، بنابراین ممکن است گفته شود، این امر در زبان عربی امری طبیعی است.

نظریه توقیفی بودن واژگان قرآن

ابن فارس بر این باور است که واژگان عربی توقیفی است. وی برای اثبات ادعای خود به آیه «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ (بقره / ۳۱) و [خدا] همه نام‌ها را به آدم آموخت؛ سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و گفت: «اگر راست می‌گویید، نام‌های آنها را به من خبر دهید.» استشهد نموده است. (ابن فارس، ۱۹۶۳: ۳۱)

«توقیفی» به این معنا که خدای متعال واژگان عربی را به آدم و پیامبران عرب‌زبان بعد از ایشان، آموزش داده است و از همان اول کتاب بوده است. البته توقیفی از نظر وی بدان معنا نیست که همه زبان عربی یک مرتبه و در یک لحظه نازل شده است، بلکه خدا آدم را به آنچه که می‌خواست و بدان احتیاج داشت، در زمان

۱۲۳ □ بررسی سیر تاریخی واژگان معرب در قرآن و نقش آن در تفسیر

نیازش آگاه کرد. سپس، بعد از حضرت آدم به پیامبران عرب زبان، یکی یکی، زبان عربی مورد نیازشان را آموخت، تا اینکه تمامی آن را به پیامبر محمد مصطفی ﷺ به بهترین شکل یاد داد (همان: ۳۳) و نتیجه گرفته است: «کلام العرب لا یحیط به الا نبی؛ فقط پیامبر می‌تواند به زبان عربی احاطه داشته باشد.» (همان: ۴۷) به همین دلیل ابن‌فارس نمی‌پذیرد که در قرآن واژه غیرعربی وجود داشته باشد، وی بر این عقیده سخت پافشاری می‌کند.

نقد نظریه توقیفی دانستن واژگان قرآن

عده‌ای از زبان‌شناسان با این نظریه مخالفت کردند، سیوطی ضمن مخالفت با نظریه توقیفی بودن زبان عربی، برای روشن شدن درستی یا نادرستی اقوال دو گروه، به بیان دلایل موافقان و مخالفان می‌پردازد. (سیوطی، بی‌تا: ۱ / ۲۰ - ۱۷) ابن‌جنی نیز در اظهار مخالفت با نظر ابن‌فارس چنین می‌نویسد: «اکثر دانشمندان معتقدند: زبان وضعی و اصطلاحی غیر توقیفی است» (ابن‌جنی، ۱۹۵۲: ۴۰۰) وی زبان عربی را زبانی وضعی می‌داند؛ البته مخالفت ابن‌جنی با توقیفی بودن زبان عربی به دلالت تضمینی است. نیز گفته‌اند پس از بحث و بررسی دلایل قائلین به توقیفی بودن زبان عربی چنین اظهار می‌دارد: «با توجه به بررسی‌های زبان‌شناختی در مورد سیر تطور زبان عربی، نظریه توقیفی بودن زبان قرآن، صحیح به نظر نمی‌رسد.» (آذرنوش، ۱۳۸۳: ۳۶)

نظریه توافق واژه‌های قرآن

از جمله قائلین توافقی بودن واژه‌های قرآن، فخر رازی است، وی دیدگاه خود را چنین اظهار می‌دارد: «نمی‌پذیریم کلماتی مانند مشکاه، قسطاس، استبرق و سجیل غیرعربی باشند، بلکه واژه عربی آنها با واژه دیگر زبان‌ها یکسان شده است؛ زیرا گاهی توافق لغات رخ می‌دهد.» (سیوطی، بی‌تا: ۱ / ۲۶۷) در همین باره سیوطی به ابن‌جریر طبری نسبت می‌دهد، او نیز همین دیدگاه را دارد، که این واژه‌ها از معدود موارد توافق لغات است (سیوطی، ۱۹۹۹: ۱ / ۱۹۴) در این میان، ابن‌فارس به ابوعبیده نسبت می‌دهد که ایشان واژه‌هایی مانند طه، یم، طور، ربانیون از زبان سریانی، فردوس از فارسی، مشکاه و کفلین از حبشی، هیت از حورانی و صراط و قسطاس از یونانی را جزء موارد توافق زبان‌ها با هم می‌داند. (ابن‌فارس، ۱۹۶۳: ۶۰) طرفداران امروزی این نظریه ضمن دفاع از آن، بر این باورند: که در این‌گونه موارد هم که جزء توافق لغات است، این زبان عربی است که وام‌دهنده است: «از این‌رو جای شگفتی نیست اگر می‌بینیم عده‌ای ادعا کرده‌اند در توافق‌های لغوی میان زبان عربی و حبشی، عربی و نبطی، عربی و سریانی، عربی و فارسی این زبان‌های غیرعربی از عربی - کامل‌ترین و غنی‌ترین زبان‌ها - واژه گرفته‌اند.» (جفری، ۱۳۷۲: ۶۴)

همچنین «واژه‌های بیگانه موارد معدودی از توافق لغات هستند که در نتیجه آن، زبان عربی و دیگر زبان‌های یادشده تصادفاً واژه‌های یکسانی را برای اشیاء همانندی به کار برده‌اند، اما این واژه‌ها برحسب اتفاق در زبان عربی برای نخستین بار در قرآن به کار رفته‌اند». (همان: ۶۳)

ابن جریر طبری مورخ و مفسر بزرگ قرآن، چنین می‌نویسد: الفاظی را که ابن عباس و دیگران غیرعربی دانسته‌اند از توافق لغاتند؛ عرب بعد از آمیزش با سایر زبان‌ها در سفرهایشان، الفاظی را گرفت و حروف آنها را تغییر داد و در مکالمات خویش به کار برد تا به صورت عربی فصیح درآمد و این چنین قرآن بر پیامبر ﷺ نازل شد. (سیوطی، ۱۹۹۹: ۱ / ۱۹۴)

نقد نظریه توافقی دانستن واژه‌های قرآن

مهم‌ترین مشکل مخالفین وجود واژه‌های معرب در قرآن وجود یک تناقض بزرگ پیش روی آنان بود؛ زیرا از یک سو از اعتراف به کامل نبودن زبان عربی به شدت اکراه داشتند و از سوی دیگر اعتراف به وجود واژه معرب در قرآن برای آنان بسیار سنگین بود، از این رو راه برون رفت از این تناقض را در این دیدند که «واژه‌های بیگانه موارد معدودی از توافق لغات هستند که در نتیجه آن، زبان عربی و دیگر زبان‌های یادشده تصادفاً واژه‌های یکسانی را برای اشیاء همانندی به کار برده‌اند، اما این واژه‌ها برحسب اتفاق در زبان عربی برای نخستین بار در قرآن به کار رفته‌اند». (جفری، ۱۳۷۲: ۶۳)

بنابراین شاید توان گفت: «به نظر می‌آید انگیزه کسانی که موضوع توافق لغات را مطرح کرده‌اند، فرار از اعتراف به وجود واژه معرب در قرآن است، اینان هیچ‌گونه دلیل علمی دقیقی که نظریه آنان را ثابت کند ارائه نداده‌اند و سخن آنان حدس و گمانی بیش نبوده است». (قدور، ۱۹۹۹: ۸۸)

تعداد واژه‌های فارسی در قرآن

در تعداد واژه‌های غیرعربی در قرآن اختلاف نظر شدید وجود دارد؛ سیوطی در کتاب *المتوکل* ۱۲۵ واژه و در *المهذب* ۱۴۰ واژه غیرعربی در قرآن را ذکر کرده است. جفری با احتساب اسامی خاص، تعداد آنها را ۳۲۰ واژه می‌داند و غیر از نام‌های خاص، ۲۷۵ واژه را که واژه دخیل دانسته شده است را به ترتیب الفبایی ذکر کرده است. زبان‌های غیرعربی که واژه‌هایی از آنها در قرآن وجود دارد، عبارتند از: حبشی، فارسی، رومی، هندی، سریانی، عبری، نبطی، قبطی، ترکی، بربری و زنگی. این واژه‌ها به دلایل مختلفی به زبان عربی راه یافته‌اند. نزدیکی بعضی از این زبان‌ها به عربی، ارتباط گسترده اعراب با صاحبان برخی زبان‌های دیگر و نیز ملت‌های هم‌جوار خود، تسلط ساسانیان (فارسی زبان) و بیزانس (یونانی زبان) بر اعراب، می‌تواند از اسباب ورود کلمات به زبان و ادبیات عربی باشد.

۱۲۵ □ بررسی سیر تاریخی واژگان معرب در قرآن و نقش آن در تفسیر

درباره تعداد واژه‌های فارسی در قرآن نیز در میان زبان‌شناسان و قرآن‌پژوهان اختلاف نظر زیادی دیده می‌شود، سیوطی در *الموتکلی* ۲۵ واژه را آورده است، ابن‌بلخی در *فارسانمه* ۳۲ واژه، آرتور جفری ۴۷ واژه و بهاء‌الدین خرمشاهی ۴۷ واژه ذکر کرده است، جوالبقی از پیشگامان این کار در سده ششم هجری بود. او در کتاب *المعرب* بیش از ۸۰۰ واژه را در زبان عربی از ریشه فارسی دانسته است. در دوره کنونی، آدی شیر نزدیک به ۱۰۷۴ واژه فارسی، التونجی در کتاب *معجم المعربات الفارسیه* بیش از ۳۰۰۰ واژه را به‌عنوان واژگان فارسی در عربی نام برده‌اند. در کتاب *الكلمات الفارسیه فی المعاجم العربیه* حدود ۳ هزار کلمه عربی که از زبان فارسی به عربی راه یافته‌اند را به همراه توضیحات برای هر کلمه آورده است. در کتاب *المنجد* ۳۲۱ کلمه واژه فارسی را توضیح داده‌اند، به‌عنوان مثال در عرب ماده «سردق» وجود ندارد تا واژه سرادق از آن مشتق شده باشد، لذا سرادق فارسی معرب است. (صبحی صالح، ۱۹۷۰: ۱۷۸)

برخی نیز به واژه‌هایی در قرآن اشاره کرده‌اند که ریشه عربی نداشته، عجمی و غیرعربی‌اند، مانند دو واژه «ابلیس» و «آدم» (ابن‌انباری، ۱۳۶۲: ۱ / ۷۴) یا واژه «استبرق» که آن را از واژه «استروه» یا «استفره» فارسی دانسته‌اند.

زمان و چگونگی ورود واژه‌های غیرعربی به قرآن

حال که اصل وجود واژه‌های غیرعربی در قرآن پذیرفته شد و حتی برخی تألیف کتاب‌هایی با عناوین *مبهمات القرآن*، *غریب القرآن* و *دخیل القرآن* را در همین راستا دانستند (مؤدب، ۱۳۹۰: ۲۷۲) باید گفت چگونگی و زمان ورود واژه‌های غیرعربی، مورد توجه قرآن‌پژوهان و زبان‌شناسان به قرآن بوده است؛ عده‌ای معتقدند واژه‌های غیرعربی پس از ظهور اسلام برای نخستین‌بار وارد قرآن شد.

طبری معتقد است: این واژه‌ها برای نخستین‌بار در قرآن به‌کار رفتند. «همین واژه‌های یکسان که در نتیجه توافق زبان عربی و دیگر زبان‌ها برای اشیای همانندی به‌کار رفت، برحسب اتفاق در زبان عربی برای نخستین‌بار در قرآن به‌کار رفته‌اند». (جفری، ۱۳۷۲: ۶۳)

گروه دیگر معتقدند: واژه‌های غیرعربی پیش از ظهور اسلام وارد زبان عربی شد و زمانی دراز در عصر جاهلیت بر این‌گونه کلمات گذشت تا کاربرد آنها در میان مردم رواج یافت، تا آنجا که گاه اصل و سرچشمه این کلمات را از یاد بردند و در واقع به‌نوعی در زبان عربی هضم شد و بعد وارد قرآن گردید.

آنان بر این باورند: این لغات قبل از نزول قرآن از زبان‌های دیگر به مرور وارد زبان عربی شده و معرب گردیده و عرب در آن تصرفاتی کرد و آن را از جنس کلام خویش ساخت و هنگامی که قرآن نازل شد، این واژه‌ها که عربی شده بودند، در قرآن آمدند، به‌عنوان مثال واژه «سجیل» در اصل سنگ و گل فارسی بود که

قبل از نزول قرآن وارد زبان عرب شد، چون حرف «گ» در عربی وجود ندارد به «ج» مبدل گشته و درهم ادغام شد. (سیوطی، ۱۳۶۲: مقدمه)

این واژه‌ها به یقین ارمغان کشورهای هم‌جوار آن روز سرزمین عربستان است که نشان‌دهنده روابط اعراب با آنها می‌باشد، «اعراب قدیم پس از آنکه در نتیجه مراودات بازرگانی و سفر به ایران، روم، مصر، سوریه و حبشه با زبان‌های دیگر روبه‌رو شدند، واژه‌های بیگانه را گرفتند و با تغییر، در اشعار و مکالمه‌های خویش به کار بردند. در نتیجه این واژه‌ها به صورت واژه‌های ناب عربی درآمد، در ادبیات استعمال شد و در قرآن نیز به کار رفتند». (جفری، ۱۳۷۲: ۱۳ - ۱۲؛ سیوطی، ۱۹۹۹: ۱ / ۱۹۴)

البته زمانی دراز، در عصر جاهلیت بر این گونه کلمات گذشت تا کاربرد آنها میان مردم رواج یافت، تا آنجا که گاه اصل و سرچشمه این کلمات را از یاد بردند. در چنین زمانی بود که نزول قرآن کریم آغاز شد و خداوند آن را به همین زبان عربی که برخی واژه‌های معرب جزء ذات آن شده بود بر پیامبر نازل کرد و دلیل آنکه برخی کلمات معرب در قرآن به کار رفته، همین امر است. (عبدالطوب، ۱۳۷۶: ۴۰۶)

آذرنوش راه‌های نفوذ فارسی به زبان عربی پیش از اسلام را به تفصیل بررسی کرده است؛ (آذرنوش، ۱۳۵۴: ۲۱۳ - ۱۵۳) وی در خصوص چگونگی ورود واژه‌های غیرعربی به زبان عربی می‌نویسد: به نظر می‌آید که وابستگی شهریاران «حیره» به امپراطوری ایران از مهم‌ترین این راه‌ها است. وی هم چنین اظهار می‌دارد:

تسلطی که دولت هخامنشی بر دنیای متمدن و اقوام متعدد متنازع داشتند و نیز سیاست آنان با اقوام سامی‌نژاد آن چنان بود که ایشان را به سوی خود جلب کرد. به این دلیل مقدار واژه‌هایی که در زمان هخامنشی و اوایل اشکانی به ادبیات تلمودی راه یافته، بسیار فراوان‌تر از کلمات قرضی در دوران‌های دیگر است و از طریق ادبیات و دین یهود توانست به دیگر زبان‌های سامی نیز نفوذ کند. برخی از کلمات فارسی معرب نیز از راه زبان‌های آرامی به عربی رفته‌اند، نه مستقیماً از فارسی. (همان: ۱۱۱)

بی‌تردید ورود واژه‌ها و عناصر یک زبان در زبان دیگر، بی‌شک نتیجه برخورد و تعاملات زبان‌ها با یکدیگر است و برخورد زبان‌ها جزئی از برخورد فرهنگ به شمار می‌رود. بنابر این هر جا دادوستد فرهنگی در کار باشد، دادوستد زبانی و واژگانی نیز در کار است. در گذشته، سلطه سیاسی، دادوستد بازرگانی و مهاجرت و جنگ‌ها، علل نزدیکی و تماس فرهنگ‌ها با یکدیگر بودند و امروز، علل و اسباب دیگر چون جهانگردی، کسب دانش، تفرج و مانند آنها بر آن علل افزوده شده است.

آرتور جفری معتقد است: «چون قرآن چکیده همه تعالیم الهی گذشته و وحی‌های پیشین را در بر دارد و تکمیل‌کننده آنها است، ناچار باید انتظار داشت که واژه‌ها و اصطلاحات فنی عبری، سریانی و زبان‌های دیگر که در وحی‌های پیشین به کار رفته در این واپسین وحی الهی نیز بیاید. گذشته از این چون قرآن برای هدایت

۱۲۷ □ بررسی سیر تاریخی واژگان معرب در قرآن و نقش آن در تفسیر

همه افراد بشر فرستاده شده نباید از اینکه چیزی از زبان‌های دیگر در آن باشد تعجب کرد. البته آشکار است که تمام واژه‌های همه زبان‌ها در قرآن نیست، بلکه شیرین‌ترین، خوش‌آهنگ‌ترین و مناسب‌ترین آنها در قرآن آمده است». (جعفری، همان: ۶۵)

اگرچه سیوطی خود از طرفداران وجود واژه‌های غیرعربی در قرآن است و تا حدودی در تعداد آنها نیز مبالغه کرده است، اما بعد از بیان نظریات موافقان و مخالفان چنین می‌نماید که سخن هر دو گروه درست است؛ چراکه این‌گونه واژه‌ها در اصل غیرعربی‌اند؛ ولی تعریب شده، صیقل خورده و به‌صورت الفاظ عربی سر برآورده‌اند. البته وی قوی‌ترین نظریه‌ای را که خود می‌پسندد چنین بیان می‌کند: «ابن جریر طبری با سند صحیح از تابعی بزرگوار ابن مسیره نقل کرده است که در قرآن از هر زبانی وجود دارد» (۱۹۹۹: ۱ / ۱۹۴) برخی معتقدند: اکثر واژه‌هایی که از زبان فارسی و یونانی وارد عربی شده‌اند، به جنبه‌های فکری و مادی مربوط می‌شود که این دو ملت در آن جنبه‌ها بر عرب برتری داشته و عرب‌ها به ناچار چنین واژه‌هایی را از آنها اقتباس کرده‌اند (بدره‌ای، مترجم، ۱۳۷۲: ۷؛ مبارک، ۲۰۰۰: ۲۹۳) که این خود گویای تامل بین فرهنگ‌ها است.

دلایل به کارگیری واژه‌های غیرعربی

سیوطی بر این باور است که واژه‌های معرب قبل از نزول قرآن، در عربی به کار می‌رفته‌اند؛ چراکه افزون بر اذعان به غیرعربی بودن واژه‌ها، آن را نشان از فرهنگ و تمدن والای کاربرد آن می‌داند که خداوند برای زیباتر شدن قرآن از این کلمات استفاده کرده است: «اعراب پیش از اسلام برای بسیاری پدیده‌ها که خاص مراحل رشد یافته در تمدن و فرهنگ بودند و قرآن مردم را به‌سوی آنها رهنمون می‌شد، واژه‌های نداشتند، از این رو طبیعی است اگر قرآن واژه‌های جدید برای بیان پدیده‌های نوین به کار برد، آن هم واژه‌هایی که در حقیقت بر بسیاری از اعراب دوره جاهلیت که با تمدن‌های ایرانی و رومی تماس خاص کرده بودند، ناشناخته نبود». (جعفری، ۱۳۷۲: ۶۶)

سیوطی حکمت وقوع این واژه‌ها در قرآن را به‌خاطر احاطه کتاب خدا به تمامی علوم و دانش‌ها و زبان‌ها می‌داند، لذا از هر زبانی زیباترین و شیرین‌ترین واژه‌ها را انتخاب کرده است (۱۹۹۹: ۱ / ۱۹۴)؛ آن گاه توجیه ابن‌نقیب را این‌گونه بیان کرده است: «از ویژگی‌های قرآن نسبت به سایر کتب الهی این است که آنها به زبان همان قوم پیامبرشان نازل شد و از دیگر زبان‌ها در آن نیست، اما قرآن در بر گیرنده سایر زبان‌ها است، اعم از فُرس، روم، عرب و حبشی. همچنین پیامبر برای همه امت‌ها فرستاده شد و خدای متعال می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ». (ابراهیم / ۴)

نقش واژگان معرب در تفسیر قرآن

بی‌تردید واژگان معرب نقشی تأثیرگذار در تفسیر قرآن دارند؛ زیرا واژه‌ها تنها در سیاق، معنا و تفسیر می‌شوند.

بدین جهت مفسر، افزون بر مراجعه به کتب لغت، باید آیه‌ای که واژه در میان آن به کار رفته است را نیز ملاحظه کند. از این رو واژگان معرب با حفظ معنای لطیف خود، وارد ساختار عربی شده و در آن پذیرفته شده و هم‌سانی یافته است، به نحوی که هم‌سانی زبان اصلی این واژگان با زبان عربی در ترجمه، موجب شده است تا برخی واژگان معرب در قرآن را بی‌نیاز از ترجمه و تفسیر بدانند. در واقع همان معنای اصلی معرب را معنای عربی بیان کنند که این حتی در اشعار عربی دوران جاهلیت نیز دیده می‌شود.

ذات غورما بتالی یومه غرف الأبریق منها والقحح
(الأغشی، بیت ۳۸۶۹: ۲۵۶)
بکأس و ابریق کأن شرابه اذا صب فی المصحاة خالط بقما
(الأغشی، بیت ۵۴۱۵: ۳۳۸)

بدین جهت در تفسیر واژگان قرآن باید آن قدر تحقیق شود تا به معنایی که یک واژه در زبان عربی در عصر نزول داشته است، اطمینان حاصل گردد. البته باید توجه داشت که نمی‌توان در تفسیر واژه‌های قرآن به هر آنچه که دانشمندان لغت بیان داشته‌اند، اکتفا کرد؛ چراکه در بسیاری از موارد، آنها صرفاً بر اجتهاد خود در فهم معانی واژه‌های قرآن تکیه کرده‌اند.

دانشمندان لغت و تفسیر قرآن درباره واژه «ابریق» که جمع آن «أباریق» در سوره واقعه به کار رفته است، دو دیدگاه دارند؛ برخی از مفسران «ابریق» را یا معرب از فارسی (سیوطی، ۱۴۱۶: ۲ / ۱۲۹؛ همو، ۱۹۹۸: ۶۵؛ همان: ۲۲؛ همو، ۱۹۹۸: ۱ / ۲۰۹؛ ابن‌درید، ۱۳۷۸: ۴۴۶) و به معنای «آب راه» یا «آب ریختن به آرامی» می‌داند. (ابن جوزی، ۱۴۲۲: ۴ / ۲۲۱؛ جوالیقی، ۱۴۱۰: ۱۲۰) و یا «ظرفی از سفال یا فلز که دسته، دهانه و لوله» دارد (رک، ابن‌سیده، ۱۴۱۷: ۳ / ۱۹۹) و معرب «أبریز» معرفی می‌کنند که به «دلو، کاسه حمام و سطل» و امثال این‌ها نیز اطلاق می‌شود. (ادی شیر، ۱۹۹۸: ۶) بیشتر مفسران در معنای «ابریق» آورده‌اند: «ابریق دارای دستگیره و خرطوم» است. (فراء، ۱۹۵۵: ۳ / ۱۲۳؛ زجاج، ۱۴۰۸: ۵ / ۱۱۰؛ طبری، ۱۴۱۲: ۲۷ / ۱۰۰) همچنین سوراآبادی در تفسیر خود، «کوب» و «ابریق» را «کوزه» و «آب‌دستان» معنا کرده است (سوراآبادی، ۱۳۸۰: ۴ / ۲۵۱۱)

برخی دیگر از مفسران در بیان «ابریق» گفته‌اند: این ظرف از آن رو «ابریق» نام گرفته است که به دلیل صفا و درخشندگی رنگش برق می‌زند. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۹ / ۳۲۷؛ بغوی، ۱۴۲۰: ۵ / ۷) یا گفته‌اند: «ابریق» فارسی و معرب است. «سیف ابریق»، از ریشه «بَرَق» و بر وزن «إفعلیل» است و عربی می‌باشد (ابن‌درید، ۱۳۷۸: ۴۴۶) این دیدگاه به وضوح متأثر از دیدگاه لغویانی است که «ابریق» را مأخوذ از ریشه «بَرَق» - و نه یک لفظ اصالتاً غیرعربی - شمرده‌اند. ابن‌سیده، «سیف ابریق» را از «برق الشیء» به معنای «درخشندگی

بررسی سیر تاریخی واژگان معرب در قرآن و نقش آن در تفسیر □ ۱۲۹

شیء» مأخوذ می‌داند. نکته جالب اینکه وی معتقد است آنجا که واژه «إبریق» نامی برای ظرف بیان شده باشد، فارسی و معرب است (ابن سیده، ۲۰۰۰: ۶ / ۴۰۰) مطلب ابن سیده گویای این واقعیت است که توجه مفسران به همنشینی واژه «إبریق» با «اکواب» بی‌دلیل نیست و سیاق آیه به کمک معرب بودن این واژه آمده و تأثیر آن در تفسیر را به تصویر کشیده است، از این رو به نظر می‌رسد قول طبرسی و ابن سیده، جمع در معنای «إبریق» بین «برق الشیء» و «ظرفی دارای دستگیره و خرطوم» به «ظرفی دارای دستگیره و خرطوم و درخنده» است، البته ابن سیده با این بیان «آنجا که «إبریق» نامی برای «ظرف» باشد، فارسی و معرب است و در معنای آن، از کراع شاهد نقل می‌کند: «إبریق» همان «کوزه» است. وی همان جا، شاهی از ابوحنیفه می‌آورد که آن را در جایی همان «کوزه» و در جایی دیگر چیزی شبیه به کوزه معنا کرده است، در واقع، به تأثیر و نقش معرب در تفسیر قرآن اشاره کرده است.

نتیجه

از مجموع مباحث این مقاله، می‌توان چنین نتیجه گرفت:

در قرآن کریم واژگان معرب و دخیل وجود دارد، وجود کتاب‌هایی تحت عناوین *مبهمات القرآن*، *غریب القرآن*، *دخیل القرآن* و *المعرب فی القرآن*، را می‌توان به‌عنوان دلیل این مدعا یاد کرد.

به نظر می‌رسد معقول‌ترین قول این است که واژگان معرب پیش از کاربرد در قرآن، وارد ادبیات عرب شده و پس از تغییر و استعمال در اشعار و مکالمه‌های گفتاری و نوشتاری، وارد قرآن گردید.

واژگان دخیل و معرب، از طریق هم‌جواری سرزمین عربستان آن روز، مراوده‌های بازرگانی و سفر به ایران، روم، مصر، سوریه و حبشه، وارد زبان عربی شد.

پذیرش نظریه وجود واژگان معرب، در ادبیات عرب، اعم از شعر، نثر و قصص، پیش از کاربرد آن در قرآن، نظریه‌های توقیفی و توافقی بودن واژگان قرآن را رد می‌کند.

اعتقاد مفسران به اصالت عربی یا غیرعربی بودن برخی از واژگان قرآن، در تفسیر و یا ترجمه آن واژگان در آیات، بی‌شک، تأثیر مستقیم می‌گذارد.

وجود واژگان غیرعربی در قرآن مجید با آیات گویای عربی بودن قرآن هرگز ناسازگاری ندارد.

ورود واژگان از زبان‌های دیگر به قرآن، نه تنها نقص به‌شمار نیامده و انحطاط زبان عربی را به دنبال ندارد، بلکه می‌توان گفت: به اعجاز قرآن از جهت فصاحت و بلاغت یاری می‌رساند.

از آنجایی که قرآن کتاب قانون انسان‌ها است، بدین جهت وجود واژگان معرب و دخیل در قرآن، نشان از نقش‌آفرینی این کتاب آسمانی در بُعد جهانی است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- آذرنوش، آذرتاش و محمدعلی سلمانی، ۱۳۵۴، *راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان تازی (پیش از اسلام)*، تهران، دانشگاه تهران.
- _____، ۱۳۸۳، «زبان قرآن»، مقالات و بررسی‌ها، شماره ۷۵، ص ۴-۱۱، تهران، دانشگاه تهران.
- آل‌علی، نورالدین، ۱۳۷۰، *اسلام در غرب*، تهران، دانشگاه تهران.
- ابن‌انباری، ابوالبرکات، ۱۳۶۲، *البیان فی غریب اعراب القرآن*، ج ۱، قم، هجره.
- _____، *الباقلانی، المجمع الثقافی*، دبی، الموسوعه الشعریه.
- ابن‌جنی، عثمان، ۱۹۵۲ م، *الخصائص، الجزء الاول*، قاهره، دار الکتب المصریه.
- ابن‌جوزی، عبدالرحمن بن علی، ۱۴۲۲ ق، *زاد المسیر فی علم التفسیر*، بیروت، دار الکتب العربی.
- ابن‌درید، محمد بن حسن، ۱۳۷۸ ق، *الاشتقاق*، تحقیق عبدالسلام محمدهارون، قاهره، مؤسسه الخانجی.
- ابن‌سیده، علی بن اسماعیل، ۱۴۱۷ ق، *المخصص*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- _____، *المحکم و المحيط الأعظم*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابن‌فارس، احمد، ۱۹۶۳ م، *الصاحبی فی فقه اللغة و سنن العرب و کلامها*، بیروت، مؤسسه ابدران.
- احمد عیسی، ۱۹۲۳ م، *التهدیب فی اصول التعریب*، قاهره، بی‌نا.
- ادی شیر، ۱۹۸۸ م، *الالفاظ الفارسیه المعریه*، قاهره، دار العرب.
- بغوی، حسین بن مسعود، ۱۴۲۰ ق، *معالم التنزیل فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- توردی بردی یوا، ۱۳۸۰، *مجموعه مقاله‌های پژوهش‌های ایرانی*، ترجمه رضا مرادی غیاث‌آبادی، شماره اول، ص ۵۹-۵۳.
- جفری، آرتور، ۱۳۷۲، *واژه‌های دخیل در قرآن*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، توس.
- جهینه، نصر علی، ۲۰۰۲ م، *الکلمات الفارسیه فی المعاجم العربیه*، دمشق، دار طلاس.
- جوایلی، ابومنصور، ۱۴۱۰ ق، *المعرب من الکلام الأعجمی علی حروف المعجم*، بیروت، دار القلم.
- _____، ۱۹۶۶ م، *المعرب من الکلام المعجمی علی حروف المعجم*، تحقیق احمد محمد شاکر، قاهره، دار الکتب المصریه.
- حجازی، محمود فهمی، ۱۳۷۹، *زبان‌شناسی عربی*، ترجمه سید حسین سیدی، تهران، سمت.
- خانلری، پرویز، ۱۳۴۷، *زبان‌شناسی و زبان فارسی*، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین، ۱۳۷۶، *قرآن و قرآن‌پژوهی*، تهران، ناهید.

- راجحی، عبده، ۱۹۷۲ م، *فقه اللغة فی الکتب العربیه*، بیروت، دار النهضة العربیه.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- زجاج، ابراهیم بن سری، ۱۴۰۸ ق، *معانی القرآن و اعرابه*، بیروت، عالم الکتب.
- زرکشی، محمد بن عبدالله، ۱۴۱۵ ق، *البرهان فی علوم القرآن*، تحقیق یوسف مرعشلی، بیروت، دار المعرفة، ج ۲.
- سورآبادی، عتیق بن محمد، ۱۳۸۰، *تفسیر سورآبادی*، تهران، فرهنگ نشر نو.
- سیوطی، جلال‌الدین، ۱۹۹۹ م، *الاتقان فی علوم القرآن*، بیروت، دار الفکر.
- _____، ۱۴۰۸، *المتوکلی*، تحقیق عبدالکریم الزبیدی، بیروت، دار البلاغه.
- _____، بی تا، *المزهر فی علوم اللغة و انواعها*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- _____، ۱۳۶۲، *ریشه‌یابی واژه‌ها در قرآن*، ترجمه محمدجعفر اسلامی، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- شافعی، محمد بن ادريس، بی تا، *الرسالة*، تحقیق احمد محمد شاکر، بیروت، المكتبة العلمیه.
- صبحی صالح، ۱۹۷۰ م، *دراسات فی فقه اللغة*، بیروت، دار العلم للملایین.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، تهران، ناصر خسرو، ج ۳.
- طبری، محمد بن جریر، ۱۴۱۲ ق، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، دار المعرفة.
- _____، ۱۴۱۵ ق، *جامع البیان*، تحقیق صدقی جمیل العطار، بیروت، دار الفکر.
- طریحی، فخرالدین، ۱۳۷۵، *مجمع البحرین*، تحقیق سید احمد حسینی، تهران، کتابفروشی مرتضوی، ج ۳.
- عبدالنواب، رمضان، ۱۳۷۶، *مباحثی در فقه اللغة و زبان‌شناسی عربی*، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد، آستان قدس رضوی.
- حلّی، بی تا، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- *علوم القرآن عند المفسرین*، مرکز فرهنگ و معارف قرآن، دفتر تبلیغات اسلامی.
- فراء، یحیی بن زیاد، ۱۹۵۵ م، *معانی القرآن*، مصر، دار المصریه.
- قدور، احمد محمد، ۱۹۹۹ م، *مدخل الی فقه اللغة العربیه*، بیروت، دار الفکر المعاصر.
- قلعه‌جی، محمد رواس، ۱۴۰۸ ق، *لغة القرآن لغة العرب المختارة*، بیروت، دار النفائس.
- کریم، مختار، ۲۰۱۰ م، *المعجم المنهرس لالفاظ الشعر الجاهلی و معانیه*، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون.
- مبارک، محمد، ۲۰۰۰ م، *فی اللغة و خصائص العربیه*، بیروت، دارالفکر.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ ق، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۶۷، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
- نادری، محمداسعد، ۲۰۰۵ م، *فقه اللغة مناهله و مسائله*، بیروت، المکتبه العصریه.

